دائره امور

فهرستها

آستان قدس رضوی

جامع التمثیل

از

محمد علی جبله رودی

در روزگار سلطان عبدالله قطب شاه

بنظم تحریر آمد



کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب جامع التمثیل

مؤلف متن محمد علی جبله رودی محشی

شارح .... مترجم ....

تاریخ تحریر ۱۲۹۹ نوع خط نستعلیق تعداد سطر ۱۷ سطر

جزء کتب ادبیات زبان فارسی عدد اوراق ۳۷۱

طول ۲۸/۲ عرض ۱۸/۵ شماره عمومی ۱۷۶۳۰

وقفی / خریداری شبیر حسن کفی تاریخ وقف / خریداری ۲۵/۱۰/۵۸

ملاحظات ....

هو المعز المعین

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بحد و ستایش بیحد بی مثلی را سزد که با بیانهای دلکش ی ولله المثل الاعلی رایات
کنایات بینات در بیان دین مبین برافراشت و با بشارت ان الله لا یستحیی ان یضرب
مثلا ما بعوضة فما فوقها اعلام امثال با نزال در ارسال و رمز ظرائف اعتبار اخبار و اشعار افراشت
ولقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل و درود نامعدود و از معدود نامحدود بر روح پر فتوح
مقصد و مقصود انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله و سراجا منیرا و سلام و صلوات
آن سرور را سزاوار است که ندای جانفزای انا افصح بگوش عرب و عجم رسانید انا املح
بشتن جهت عالم دوانید بر آل و اولاد او باد که هر یک کوکبی اند در راه نمای امت و بر
اصحاب او اما که مقتدا و رهنما باشند کما قال علیه السلام و التحیة اصحابی کالنجوم بایهم
اقتدیتم اهتدیتم اما بعد این حقیر بی استطاعت و فقیر بی بضاعت مرقومی ذکر
موجودی محمد علی جبارودی که دست در حبل المتین عروة الوثقی زده بسمع ارباب دانش
و بینش میرساند که بتاریخ هزار و پنجاه هجری موافق آیه کریمه ان المتقین فی مقام امین

بحسب تقدیر و اراده ملک قدیر در زمان سعادت اوان سلطنت ابد پیوند روزگار فرخنده
آثار شهنشاه ارجمند قطب فلک ضرب المثل
جهانداری ناسخ افسانه حاتم بجود و کرم همم طرازنده تخت
بلند پایه سلیمانی برازنده دیهیم جهان بخشی و جهانبانی المؤید من عند الله سلطان عبدالله
قطب شاه خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه بهدایت مظهر توفیق
علی الاطلاق دق ولایت کرم رب النفس و الآفاق بدار السلطنت حیدرآباد خلدت بنیاد و صانها
الله تعالی عن الفتن و الفساد که مجمع فضلا و مدرسه علماست که از این بنده خاک نهاد
اتفاق افتاد و از جمله علماء صاحب کمال و سخن سنجان عدیم المثال در مجلس شریف و
محفل منیف مقتدای دوران و یگانه زمان افضل العلماء المجتهدین و اعلم العلماء المحققین
شیخ الاسلام و المسلمین الممجد الاوحد فی ان الشهیر به محمد النجی نوری که صدر و مسند
باستحقاق بود و بر منبر صاحب تدبیر شهنشاه آفاق مشرف گردید همواره از خرمن
افضال آن مقتدای اهال و ارباب کمال خوشه چین بوده و از مشکوة آن معالی
اقتباس پرتو فیوض می نمود تا آنکه روزی در آن مجلس شریف بموجب الکلام یجر الکلام
کلام اهل کمال بضرب المثل منجر گشت چنانچه گفته اند سخن از سخن خیزد و سخن از رمز
و آثاری مذکور گردید یکی از افاضل در آن مجلس اظهار نمود که بموجب امر و اشاره علیه
پادشاه علیین آشیان شاه عباس صفوی انار الله مرقده امثال ترکی را یکجا
جمع نموده اند الحق جمعی ترکی زبانان ثابت فرموده آن ناظر در معانی فرموده اند که فصحا

ولغتهای تازی با نظم عرب ساعی جمیله بظهور رسانیده اند و ترکی زبانان بفراهم آوردن امثال
ترکی سعی بلند را داشته تحکم انکه چراغ پای خود روشن نمیدارد بحکس از فصحای فرس تا حال
بجمع آوردن امثال فارسی نپرداخته اند و این در منثور را در یک رشته منتظم نساخته اند
اگر کسی درین باب کمر سعی بر میان بندد و امثال پریشان فرس را که مانند بنات النعش
پراکنده و بر یک نسق نیست بر دوش (?) مثال جمع آورد حقی برین طایفه ثابت کرده خواهد بود
و از استماع این کلام جمعی بجمع آوردن امثال فرس جمعیت نمودند و این ضعیف حقیر نیز
در حاشیه آن مجلس جای داشت از جای برآمده بمقتضای آنکه الوجه تا بو نگردد رنگ بردارد
هر چند بسعی و بکلاه نداشت سر لی بر مثال سر این در آورده

کلاه داریم بس با کلاه ریسمان جهل — ارزوی

عیب نمی باشد بس بحسب جوی این امر اقدام ورزیده بجمع آوردن امثال پریشان
فرس تکاپوی دوانیدم با وجود آنکه از پس خیزان این طایفه بودم پیش دستی کرده بر دیگران
سبقت گرفت اگرچه دست بالای دست بسیار است اما دست همتش زوال ندارد و بس
دست همت از آستین سعی برآورده با فکر دست و گریبان شده دست بدین شروع
کرده با آنکه زیر دست زبردستان بوده دست بردی به زبردستان نموده و از سبب دست
کوتاه این گوی سخن را از میدان خود بدر برده از دست اتیان آن برلوده بطاق نسیان
گذاشت که دست بر زبر دست باد رسید چون گفته اند دست نهاده ابر بحر د خواست
درین امر همدستی بهم رسانید این مثل از دست او بر خود ساخته که گفته اند که بی نیرو

تو در خرابات بیکی از فضلا اظهار کردم که این اراده دارم آن عزیز چون این بشنید
همچو گل بشکفت و بر روی من خندید و دوستی بر پشت من زد که بسیاری از توی بشت (?)
اراده و فرموده در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست بیا که تکلیف از سر کرم و مهر
گفتم که امثال اهل فرس که مانند لعل و یاقوت که در معدن اختفا پراکنده است و بعضی
از آنها چون گنج در ویرانه و بعضی بی نام و نشان است همه را اینجا جمع آوردم آن عالم
فی عمل گفت فکر پسندیده کرده بی توقف شروع باید کرد چون اجازت یافتم انگشت
قبول بدیده نهادم گفتم از دوست یک اشارت از ما بسر دویدن بس چرا نه
دامن همت بر کمر زده قدم در پیش نهادم که گفته اند اگر گوی که توانم قدم
در نه که توانی و اگر گوی که نتوانم برو بنشین که نتوانی از اجازت آن پیر روشن ضمیر
رغبت بر رغبت افزوده دود از دماغ برخاست و آتش شوق بیشتر گردیده و شعله
خواهش زبانه کشید و دیگ هوس بجوش آمد و طمع خام را حرکت داده شروع
درگرد آوردن امثال نمودم ناگاه یکی از محتشمان دریکار رشک و حسد برده بر من
طعنه زد که هیچکاره همه کاره میدان را خالی دیده هیچ میدانی چه کار میکنی و بچه امر خطیر
مشغول گشته چرا بیهوده هدف تیر طعن مردم می شوی و خود را از زبان خاص و عام
می اندازی و بر ور کار و در دستی خود میبازی و بعاقبت کار نمی پردازی و دیده و دانسته
خود را به تهلکه می اندازی و برو ای مسکین کفش طلب از پای برآر و کلاه خیال از سر
بردار و تخم جهل و نادانی در زمین مگار که چیزی در بار نداری و این هوس عبث از

دل بدرکن وبحال خود نظر کن واز زمین باسمان متاز وریسمان دیگران بپنبه مساز وبعقل
وفهم خود امناز واین شغل از تو نمی آید وپای باندازه گلیم خود دراز کن وبحد خود پرواز کن
وکاه وتاری را واگذار وبحر خود سوار باش که دربیجا اسپ می اندازد وکلاغ پر می افکند
ولبته او در هوا العنا می بندند وموش بعصا راه میرود وموی شکافان باریک هستند
که گره بباد میزنند خورده گیران این فن برای تو چقانه خواهند ساخت وبهزار ترانه
خواهند نواخت هرکس این لقمه فرو نتوان برد کار برافنده علاج نیست چنان بینم که
آخر کجه گل خواهد نمود وبخیه بروی کار می افتد مردم گویند که خوجی کاری نداشت درفش
برخود زد پیش ع علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد ع چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی
اولی آنست که دست از کشیدن این کمان بکشی وتیری بتاریکی نیندازی بیشتر
زبیدی بدبیدی بوست کنده سخنی تو گفتم این فضول چون از آن مرد فضول شنیدم
بخود بپیچیدم ازین اراده رمیدم وبگفته این مقدمه رسیدم ولوله در سر وزلزله در جان افتاده
این فعل منفعل گشته دست وپا در باخته سر کلاوه گم کرده سر رشته از دست رفته
وازین کار واپس نشسته در پس زانوی نشسته وسر بگریبان خود فرو برده در بحر فکر
غوطه خورده هم در خود گشته وخاموش گشتم چون آن مرد فاضل که ازین مقدمه
آگاه بود خبردار شده فرمود که چرا دست ازین کار باز داشتی وخود را بیکار گذاشتی
بزرگان گفته اند که بیکار کنی به که بیکار باشی ع درخت کاهلی کفر آورد بار گفتم
فلان شخص نامشخص سنگ راه من شده مرا ازین کار باز داشت فرمود که او سر بر

سنگ

سنگ زدن از راه رشک وحسد بود شنیده که هم پیشه هم پیشه را دشمن است
زنهار بسخن حاسد از راه نروی ودست از مطلب خود باز نداری ومثل است که ابله گفت
وکاهل باور نمود زنهار کاهلی نکنی که رشک حسد از کفر ابلیس مشهور است العزیز که
حالا که رنگ تجربه ومصالح بپای کار آورده وطرح حسینی کرده ترک این کار مکن وگفته
حاسدان یکپهلو نباید افتاد این شغل را بانصرام باید رسانید وامان منمای که از
مردی ونامردی یکقدم است چون ازان پیر روشن ضمیر این کلام که از آب
روشن تر است استماع نمودم گفتم منت بجان دارم سخن بزرگان شنیدن گنج
دولت است چون درین امر نیت صادق بود وقایل این کاذب بار دیگر سر رشته
جهد را باز باین متوجه شدم چون جوینده یابنده است که بر این دو ختم تا همه را جمع
آوردم شعر هر کار که همت بسته گردد * اگر خاری بود گلدسته گردد * بعد از تردد
وسعی آنچه ممکن ومقدور بود از مثل وکنایه واصطلاح زبان فارسی از هر جا واز هر کس
دیدم وشنیدم بقید کتابت در آوردم ع باید متاع نیکو از هر دکان که باشد * وچون
گفته اند که عمر سفر کوتاه است باید که رفاقت طی این مسافت بعیده نموده جواهر گران
در آن بها بدست آوردم شعر تمتع ز هر گوشه یافتم * ز هر خرمنی خوشه یافتم * واین
درویش دلریش بر دباغی در راه انداخت ومصالح بپای کار آورد والتماس از خداوندان
فهم ودانش آنکه در وقت مطالعه موشکافی ننمایند وکاه در خرمن این سوخته خرمن
نزنند وحرفی از خود نتراشیده آنچه استاد ازل گفت همان گفتم شعر من

که این در معانی منضم ؛ آنچه گفتند هم نگو آن گفتم ؛ باری آنچه در دل بود به هیچ آمد و بر طبق
اخلاص نهاده نقل مجلس دوستان کرده در خان ار چه باشد مهمان هر که باشد هر که
ازین حلوای تمنای ناخوری بخشد و بنده الله راست آید فقیر را به دعای خیر یاد کند
و الا کالای بد بر ریش صاحبش اما استدعا از خداوندان طبع سلیم و ذهن مستقیم
آنکه چون هر گلی را خار و هر رطبی را دانه هست هر جا که پری رغبت دلی با اوست
چنانچه درین مجموعه سهوی یا غلطی شده باشد بموجب آیه کریمه انما المؤمنون اخوة
بذیل عفو بپوشند و بحکم فاصلحوا بین اخویکم بقلم اصلاح در رفع آن بکوشند و بمقتضای
ان الله لا یضیع اجر المحسنین امیدوار گردند و بمضمون خذ ما صفا ودع ما کدر عمل نمایند
هر مثلی که بخاطر روشندلان منصف برسد الحاق فرمایند که خیر و نکوئی هر که کند
بر خود کند که ان احسنتم احسنتم لانفسکم فان اسأتم فلها که خیر و نکوئی راه نجات
صاحب خود می برد شعر تو نیکی میکن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز
و فوق کل ذی علم علیم بعد از جمع و تالیف این امثال بترتیب ابجد حروف تهجی
به بیست و هشت باب قرار داده و این مجموعه را جامع التمثیل نام نهاد و بالله التوفیق
والاعتماد مقدمه بدانکه هیچ حکمتی بلیغ و کلمتی رفیع و مثلی بدیع بلغای جهان
و فصحای زمان از فصاحت زبان و بلاغت بیان بلغات خود نگویند الا آنکه
امثال آن به نیکوترین لفظی و بهترین عبارتی در کلام حمید مجید ربانی مذکور است
چنانچه فرموده قوله تعالی لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین پس امثال نادره که در الفاظ

مردمانست و نکته های وافر که در افواه ناطقان سایر است و استعاراتی لطیف که مصطلح
اولیای بلاغت است و محاوراتی شریف که متداول خداوندان فصاحت است از کلام ملک
علام استخراج کرده و حکایاتی مناسب که با آیات قرآنی مترتب است برای نزهت خاطر و
راحت ناظر آورده تا ارباب نطق سر زلف سخن بدو بیارایند و اصحاب فضل نطاق
نطق را بدو به پیرایند و دستکاران منطقه نطق بدو مرصع کنند و صنعتگران مقالت
دیبای بلاغت ملمع کنند که پیش ازین متقدمین درین معنی جمع آوردن امثال
قرآنی تالیفی نکردند و تصنیفی ننمودند این حقیر بی استطاعت و فقیر بی بضاعت از امثال
و کنایات و حکایات اصطلاحات یکی جمع آورده و دلیل آیات قرآنی مزین گردانیده تا
مقابل را زود بمقصود رساند و از آیات و احادیث و از کلام اکابر و مشایخ کبار
بیان نموده تا عالم برای استفاده مطالعه فرماید و جاهل برای هزل و افسانه نخواند و در
کدام تمتعی بردارند چنانچه حضرت باری تعالی عزشانه از روی لطف و کرم بندگان
خود را یاد کرده و در کلام خود مثل زده قوله تعالی یا ایها الناس ضرب مثل فاستمعوا له
ان الذین تدعون من دون الله بدرستی که پدید کردیم درین قرآن برای مردمان
از هر مثلی و داستانی که ایشان درین مثل بینند و عبرت گیرند و اندیشه نمایند
از قرآن تا باشد که بسبب این قرآن و مثل متقی و پرهیزکار شوند و از معاصی
بپرهیزند و توبه کنند الغرض از آیات قرآنی و امثال فرقانی انکار نتوانی کرد
پس کوشش و جستجو بکشا و ببین که چه در پیش است و آخرین منزل و مأوای کجا

خواهند بود پس ازین مثال پند گیر باید هر چه کنی بفرمان کنی و هر چه نکنی بفرمان نکنی مرد عاقل
آنست که هر کاری کند نظر بر خاتمه آن اندازد و پیش از شروع در خدمت ثمره آن را خوب
بخاطر آورد و ملاحظه نماید که در آخر پشیمان نگردد و کار آخرت را سهل نتوان گرفت و کار
امروز را بفردا نباید انداخت چنانکه حق تعالی در کلام مثل زده و خبر داده قوله تعالی و
اضرب لهم مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض فاصبح هشیما تذروه
الریاح یعنی بدرستی که حق تعالی مثل زده برای جهانیان و مثل زندگانی ایشان را در دنیا و
سرعت زوال یافتن گیاه رسته اند از آبی که فرو فرستاده ایم از باران پس بر انگیخت
آن باران از زمین گیاه تر و تازه رسته و قوت گرفته و نشو و نمای خود را بکمال رسانیده
و زمین تازه و خرم گردیده تا روزی چند آن گیاه تر و تازه خشک گشته و در هم شکسته شود
بمثابه که از خشکی باد او را از بیخ برکنده بهنا و دشت براندازد پس حق تعالی مثل زده و تشبیه
کرده زندگانی دنیا را بگیاهی که از آب باران سبز شود و بالد ناگاه آب ازو منقطع گردد خشک
و نابود شود مثل زندگانی آدمی در دنیا چنین است چون نامه عمر از بیابان جانب بپایان
رسد مقتضی اجل در آید و نهال نهاد را بصرصر اجل خشک گرداند و خرمنهای آرزو را بباد فنا دهد
و هیچ باقی نماند پس ای غافل ازین مثلها پند گیر و فکر و اندیشه نما و در نفس خود نگر که حق
تعالی در کلام خود فرموده و فی انفسکم افلا تبصرون یعنی در نفسهای خود نظر کنید و در آن
فکر و تامل نمائید که چه کسی و از کجا آمده و بچه کار فرستاده اند و تو در چه کاری بکجا
باید رفت و آفریدن تو کاری عظیم است و ترا چنین مهمل و عبث نخواهند گذاشت که حق تعالی

در کلام خود خبر داده که افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون یعنی شما پندارید که ما شما
را عبث آفریده ایم و آنکه شما بسوی ما بازگردانیده نمی شوید ای مسکین غافل پس فکر کن و
آگاه شو و در کتب آسمانی چنین فرموده که اعرف نفسک تعرف ربک پس رجوع بعقل
کن و نفس خود را از روی فکر و عقل بشناس و بدانکه حق سبحانه از روی لطف و کرم
از برای شما در کلام خود مثل آورده و همه را خبر داده و هدایت فرموده و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرموده که شفقت حق تعالی بر بندگان بیشتر است از شفقت مادران
بر فرزندان شیرخواره چنانچه در روایت آمده که شخصی از بالای درخت آشیانه
مرغی با چند بچه پیش آنحضرت آورده و نهاد و در لحظه آن مرغ از هوا خود را بر سر بچگان
می انداخت و دانه و آب می آورد و بدان بچگان میریخت آنحضرت روی باصحاب
کرد و گفت چون میدانید شفقت این مرغک را با بچگان گفتند قدرت باری تعالی
مشاهده کرده دیدیم مهر و شفقت این مرغ را با بچگان آنحضرت فرمودند که آن خدای
که مرا بحق و براستی و درستی بخلق فرستاده که حق تعالی هزار بار ازین مرغ بر بندگان
مشفق تر و مهربان تر است پس خوب فکر کنید که از روی رحم و شفقت حق تعالی
راه نمود و هدایت کرد و در کلام خود مثل زده و خبر داده پس ای عاقل غافل بشنو و اندیشه
کن که چه در پیش است قوله تعالی و تلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون اگر
بدانید که چه در پیش است از سر علم و یقین نه از روی ظن و تخمین پس شبها نخوابید و
روزها نیارامید و دایم در کارسازی راه آخرت باشید این از جهل و غرور و نادانی

شباهت کرده بدنیا آورده اید و آخرت را فراموش کرده اید با آنکه حق تعالی در کلام خود
مثل زده و خبر داده تا شما را معلوم باشد آنچه نیز وقتی که علامات مرگ ظاهر گردد و در محل
نزع و جان کندن در آن ساعت زن و فرزند و مال دنیا و یاران و دوستان هیچکدام بکار تو
نیایند و بفریاد تو نرسند آن وقت گذاشتن مال و اثاث یا سجاده‌ها حسرت بری چند آرزو
کنید و تمنا نمائید یکدم امان و مهلت ندهند قوله تعالی فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون
ساعة ولا یستقدمون پس فریب شیطان مخور و از این آیات پند گیر و دل بدنیا مبند
و کار آخرت آماده کن نفس دنیا وطن مساز که غیر از وبال نیست تا که اجل در آید و گوید
مجال نیست هر مال دل مبند و بدان نفس سخن مگو که آنجا سخن بدانش و حرمت بمال نیست
بعقلت خدا داد و زبان داد و هوش داد اگر خدا کنی زبانی که لال نیست این
سپاه بهار زوال برند یک یک [illegible] هر سایه گریز که دیر از زوال نیست ای بیخبر و دل از دو جهان
برخدای نه امروز تخم کار که فردا مجال نیست قوله تعالی انما نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم
عذاب مهین یعنی چون اهل دنیا خواهند بدهیم و در آخرت بی نصیب بود که دنیا و آخرت
بیکجا جمع نگردد مثل الدنیا لمثل ضرتین دنیا و آخرت چون دو هوو هستند که اگر یکی را راضی
کنی دیگری خشمگین گردد پس در این صورت رضای هر دو حاصل نتوان کرد و طلب دنیا مطلب
تا همه وقت باشد و هر مطلبی که آن نه آنچه باشد از روی زمین زیر زمین و از بر [illegible]
تا زیر زمین روی زمین باشد ای مومن هر چه هست در دنیا است که از دنیا و اهل
دنیا گریزان باشد و روی بر روی دنیا و در دل بسته و التفات ننماید تا از مکر و حیله شیطان

نجات و یاری یابد چنانچه حق تعالی در کلام خود فرموده اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو
و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال والاولاد یعنی حق سبحانه و تعالی رغبت بخواهش
دوستان را از دنیا بگردانیده است با اینکه تحقیر دنیا کرده و حال او را و قلت او را و نفع و
سرعت زوال او را تشبیه بگیاه کرده و در کلام خود مثل زده و فرموده که بدانید و آگاه
شوید ای مردمان که حیات بیرونق دنیا و زندگانی در و مثل بازیچه کودکانست و لهو و لعب
او کار بدکارانست و زینت و آرایش او روی زنانست و تفاخر و نازش او عمل جاهلانست
و غرور و تکبر او عمل شیطانست و مال بسیار وبال توانگرانست و دوام بدنیا مشغول بودن
شغل جاهلانست و این مذکور جمله پیش انبیا و اولیا و جمیع عقلا مذموم است نقلست
از حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام که بعمار یاسر گفت ای عمار بر دنیا دل مبند و اندوه و ملال [illegible] مکن
که جمله لذات دنیا شش چیز است مطعوم و ملبوس و مشموم و مشروب و مرکوب و منکوح و شیرین ترین
مطعوم انگبین است و آن لعاب مگسیست و معظم ترین مشروب آبست که جمیع حیوانات
در وی شریک‌اند و نیکوترین مشمومات مشک است و آن خون حیوانیست و بهترین چیزی
که سوار شوند اسب است که در و وفای نیست و دوست و دشمن ندانند و گاه باشد که
آدمی را در ورطه هلاکت رساند و نفیس ترین چیزی که لباس در پوشند دیبا و حریر است
و آن خانه کرمی است که در پوشیدن لباس در نماز حرام است و لذیذ ترین چیزی در دنیا
منکوح زنانست که جای بیکان بول است چون لذات دنیا اینها باشند در وی چه لطفی بود
[illegible] اند که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله براهی میگذشت که گوسفندی مرده افتاده بود

گنده شده بود آنحضرت روی باصحاب کرد و گفت آیا کسی باشد که این مردار را بدرمی بخرد
اصحاب گفتند یا رسول الله اگر این گوسفند زنده می بود کسی نخریدی اکنون مرده را که بخرد
پس حضرت علیه السلام فرمود که دنیا پیش خدا تعالی ازین گوسفند مرده حقیرتر است تا ازین
گوسفند مرده حالش تمثیل آورده اند بزرجمهر را گفتند ای حکیم چرا غمگین نشوی از دنیا
آنچه از دست تو برود و فایت شود و چرا شاد نگردی بآنچه از مال دنیا بتو برسد گفت
فوت شده و رفته را بدلتنگی و غم تلافی آن نتوان کرد و اندوه فایده ندارد و دیگر حاصل
عمر خود را بشادی مال دنیا نتوان داشت که با این کس نخواهد ماند پس چرا غمگین شوم برای
چیزی که غم و اندوه آنرا باز نیارد و چرا بحال دنیا شاد باشم که آن را مرگ من وا گذارند
پس آنچه از شما فوت شود و در گذرد از مال دنیا اندوهگین مباشید و غم آن مخورید که
باز نیاید و آنچه از مال دنیا بشما رسد شاد مباشید و دل مبندید که بشما نخواهد ماند پس
آمدنی را رد نتوان کرد و رفتنی را باز نتوان داشت درین صورت دل بدنیا نتوان بست که
فانی است و سعی و کوشش از برای آخرت باید کرد که باقی است نظم دل برین دنیا منه
کین خاکدان هیچست و هیچ پای بر سر نه جهان را کین جهان هیچست و هیچ پس ای مومن
عمل صالح مگذارید که همه فانی خواهد بود و نظر در عواقب
کنید که ناگاه اجل برسد و کار بر شما تنگ شود آن ساعت پشیمانی و اندوه سودی
ندارد و افسوس نفع نکند چنانچه حق تعالی در کلام خود فرموده است بخاطر آورید قوله تعالی
كلا اذا بلغت التراقي وقيل من راق وظن انه الفراق والتفت الساق بالساق الى

ربك يومئذ المساق یعنی ای طالبان دنیا بنگرید و اندیشه نمایید ازین آیه کریمه که بطریق
مثل آمده پند گیرید که چه در پیش است از مردن و باخرت رسیدن که حق تعالی خبر داده
که چون جان شما در محل مرگ از سینه در گذرد و بچنبر گردن رسد و کار بر شما سخت
گردد آنجا نه زن و نه فرزند و نه مال دنیا و نه افسوس فایده دهد و نه علاج طبیب نفع کند
و از رنج و سختی جان کندن ساق بر ساق مالیدن گیرد و دل و زبان و دست و پای
و جمله اعضا از کار و حرکت بیفتد هر لحظه رنج و سختی و عذاب زیاده شود و شغل دنیا بکار
آخرت مختلط گردد و شدت و عذاب دنیا بشدت آخرت متصل گردد و این عقبه از
آخرین روزی از دنیا و اولین روزی از آخرت باشد و هیچ منزل از منازل هولناکتر و سخت‌تر
در شب اول از تنگی و تاریکی گور نیست که این اولین منزل است از منازل آخرت و آخرین
منزل است از منازل دنیا چون بنده را در گور نهند چهار فرشته نزول کنند یکی در بالای
سر و یکی از پایین پای و یکی پهلوی راست و یکی پهلوی چپ آن فرشته بالای
گوید ای بنده خدا اجل آمد و عمل باطل شد و آنکه جانب راست است میگوید ای بنده
خدا مال دنیا برفت و وبال بماند آنکه جانب چپ است گوید ای بنده خدا اشغال رفت
و اعمال بماند و آنکه پایین پای باشد گوید ای بنده خدای خوشا حال تو که کسبت
حلال بوده و کارت با ذو الجلال است پس ای مومن ازین تمثیل آگاه شو که چه گذشت
الی قوله [illegible] در بحر السعادات آورده اند که پنج چیز است که در آن
شکی نیست و همه کس از آن امید اند اما الا زمان آن معلوم کسی نشده اول مرگ را یقین

میدانیم که هست و خواهد بود و بجا خواهد رسید و نمیدانیم که کی میرسد و دراندم بشارت بهشت
خواهد بود یا دوزخ و این راکس نداند پس جای ترس و خوفست درین باید بود دوم گور
هست که در انجا تنگ و تاریک نهان باید برد و هیچ شکی نیست و حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه واله فرموده که قبر روضه ایست از بهشت یا گوییست از دوزخ ان نیز معلوم
کسی نیست و نمیدانیم که کدام خواهد بود سوم در امدن قیامت هیچ شکی نیست و حق تعالی
فرموده که خلایق دران روز بر خیزند بعض سفید رو باشند و فوجی سیاه روی بعکس این را
معلوم نیست که ان کدام طبقه خواهد بود پس جای ترس و خوف خواهد بود چهارم الله
در گذشتن پل صراط هیچ شکی نیست همه کس را بران باید گذشت جمعی بسلامت بگذرند
و به بهشت روند و فوجی در قدم اول بدوزخ در افتند این نیز کسی را معلوم نشد که از
کدام طائفه است پنجم الله قرارگاه همه خلق دو جای خواهد بود یا در بهشت یا در دوزخ
و کسی را معلوم نیست چنانچه در قران مجید فرموده فریق فی الجنة و فریق فی السعیر پس
جای انست که ادمی دایم درین فکر و اندیشه باشد و از گناهان دوری کند و بدر
توبه دایم باشد در اید و از کرده ها پشیمان گردد که حق تعالی از حال و اعمال بنده غافل
نیست انچه که در کلام خود فرموده ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون پس گمان
مبر که حق تعالی از عمل ظالمان و گناهکاران غافل است پس بنده شرمنده باید که
همیشه در همه جا خدا تعالی را بر خود حاضر داند در ظاهر و باطن رعایت ادب بجای
اورد و سر این ایه کریمه و نحن اقرب الیه من حبل الورید بداند که از رگ گردن بتو

اینکه

نزدیک تر است و در هر جا باشی و در هر کاری و هر چه کنی بر تو ناظر است زیرا که در حضرت
جلال او همه را امید اند و می بیند که والله یعلم اعمالکم پس مرد عاقل باید که دایم در فکر اخرت
باشد و نظر بحال خود کند و نیتهای خود را خالص گرداند و از شر شیطان رجیم پناه
برب رحیم برد [illegible] بداند که هر کس در دنیا در گرو عمل کردار خود باشد چنانچه در کلام خود
فرموده کل امرء بما کسب رهین و هر چند بنده در دنیا کرده باشند جزاء [illegible] ان کردار
بوی برسد بر وفق انچه کرده باشد بباید از خیر و شر همه را بوی باز نمایند پس ایمن
در دنیا همیشه نیکی کن تا از اینجا لی قوله تعالی فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل
مثقال ذرة شرا یره و حق سبحانه ذکر اخرت کرده و مثل اورده و همه را خبر داده پس
ای غافل یاد کن و بترس از ان روز که زمین را بجنبانند و همه جهان زیر و زبر گردد
و خراب شود و زمین بیرون اندازد از شکم خود انچه ادمی در دنیا از خیر و شر در ان
او کرده از نیکی و بدی همه را ظاهر سازد و در حق هر کس گواهی دهد پس ازین مثل پند گیر که
چه در پیش داری و خدا تعالی چه فرموده پس دنیا را محلی و ارامگاهی نیست و مکان خود
مدانید شعر هر کس که ره و رسم جهان نیک شناخت ٭ از بهر اقامت خودش
خانه نساخت ٭ این کهنه رباط را عمارت چه کنی ٭ کاخر چو بدیگری بباید پرداخت
الغرض این قول صحیحست که حضرت رسول خشتی بالای خشت نگذاشت و بالای
حصیر میخوابید تا دنیا را گذاشت درین معنی فکر کن که درین دو روزه ترا چه باید کرد
[illegible] سفیان کلابی گوید که انحضرت مرا گفت طعام چیست گفتم برنج و روغن

وکوشت و شیر بعد از آن فرمود که آخر چه می‌شود گفتم آنچه معلوم است آنحضرت فرمود که
حق تعالی دنیا را بالطعام مثل زده است که در اول لذیذ و نیکو باشد و در نظر خوش نماید
و در آخر ناخوش گردد و در نظر بد نماید و طبع از و بر گردد و نفرت کند این مثال دنیاست
که عبد الله عمر وقت موعظه بر سبیل تمثیل میگفت که چون آدمی در بیت الخلا
رود آنچه خورده باشد از وی جدا گردد و او از آن کراهت کند و از بوی او نفرت
نماید فرشته آواز دهد از روی عتاب که بنگر این همانست که تو او را دوست میداشتی
و بهوس میخواستی و از روی رغبت طلب مینمودی و بر دیگران بخل و امساک میکردی
به این حال چه شده است مثل اهل دنیا با دنیا همین مثل است چون ضرب المثل
شنیدی از خواب غفلت بیدار شو و در کار آخرت دم کار باش که وقت شکست
بود مرکب عمل لنگ و از عمر کوتاه توشه راه بر دار و ذخیره آخرت نگاه دار که سفر دور و
دراز در پیش است ایها العزیز بدان که دیروز که گذشت باز نتوان آورد و فردا را جزم
نتوان کرد که برسی یا نرسی کس نداند که چه خواهد شد قوله تعالی وما تدری نفس ماذا
تکسب غدا پس ای عزیز این دم که هستی دم غنیمت دان و آن کار کن که دم آخرین
نیست نظم دم را انبار دار و غنیمت شمار عمر ** آنها که رفته اند خراب همین دم اند
چون این تمثیل شنیدی و بر حال واقف شدی بعد از این عمر عزیز را در معصیت و
طلب دنیا صرف مکن و ضایع مگردان و همه دم را دم آخرین کن که در آخر ندامت
و افسوس سودی ندارد چون معلوم شد که دیروز را باز پس نتوان آورد و فردا را کسی

بند

بندیا امروز که میتوانی ذخیره فردا مهیا کن تا توشه تو باشد نظم ای طالب امروز بهر توشه
بکن لیکن فردات بود توشه ** باری اگر چه دنیا سراسر عیب است اما این خاصیت
دارد که مزرعه آخرتش گفته اند که هر چه امروز بکاری فردا حاصل برداری که گفته اند
الدنیا مزرعة الآخرة نظم بکوش امروز تا تخمی بکاری ** که فردا بر خوری قادر نباشی
اگر تو کشتکاری را نورزی ** در آن خرمن به نیم ارزن نیرزی ** پس ای عزیز خود را
در دنیا محبوس داشتن و در بند مال دنیا بودن و عمر را در غفلت گذرانیدن فایده
ندارد و مرد عاقل عارف آنست که تمامی همت خود را بکار آخرت صرف کند و آن
نیت خالص و عمل صالحست که بسر وقت خود افتد و فکر مبدا و معاد خود کند
که از کجا آمده و بچه کار آورده اند و کجا بایدش رفت و چه متاع بایدش برد پس
بمقتضای عقل کار کند و بعلم و عمل مشغول گردد و دایم در فکر آخرت باشد و هر چه
خوبتر و بهتر و دوستتر دارد پیش از خود بمقام و مکان اصلی خود فرستد بامید آنکه
از خدا اجر آن دریابد چنانچه در کلام خود فرموده وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله
و وعده حق تعالی اینست بلکه اجر آن زیاده تر یابد از آنچه دارد و بهتر زانچه از اول فرستد
که در کلام خود خبر داده و فرموده که لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون و این
معنی ها حاصل نمی شود الا به تفکر پس بنده مومن باید که در هر ذره از ذرات کاینات که
نظر کند تفکر بلیغ در آن نماید تا درهای معرفت بر دل او گشاده شود و پس در این تمثیل
پند گیرد و دایم در رضای حق باشد و کار آن جهان لب زود آن خانه را معمور گرداند

که منزل و ماوای تو همان خواهد بود و درین مقام تمثیل مناسب آورم تا حال معلوم شود
متنبه و بعضی اسرار قدرت الهی جل و علا که در بحر و بر ظاهر شده و بعضی در قرآن مجید
ناطق است که بعضی علما بجهت خلق به تمثیل آورده اند تا خاص و عام را رغبت شود و در اخبار
آمده که در زمان بنی اسرائیل شخصی در دریا سفر میکرد ناگاه تندبادی برآمد و کشتی را بر
کوهی زد و بشکست و آنچه در کشتی بود غرق شد و این شخص تمسک بچوبی کرد که سبب
نجات او شد و بکنار جزیره رسید بیرون آمد و شکر خدای بجای آورد و راهی بپیش
گرفت میرفت از دور سواد شهر بنظرش درآمد متوجه بآنجانب شد چون بکنار شهر
رسید دید که جمعی کثیر از شهر بیرون آمده روی بوی آوردند چون نزدیک او
رسیدند همه سواران از امرا و وزرا در برابر او پیاده شدند و پیش آمده جامهای خلعت
پادشاهی در وی پوشانیدند و او را بر سمند دولت نشاندند و چتر عزت پادشاهی بالای
سرش بداشتند و باعزاز تمام بشهر در آوردند و بر تخت سلطنت نشاندند و همه ارکان
دولت بخدمت کمر بستند و کلید خزاین و امور مملکت تسلیم او کردند و آن مرد با خود بتعجب
میگوید که آیا این چه سر است و در امور ممالک چند روزی تدبیر و تصرف کرد تا شبی بسر
خود افتاد و در فکر و اندیشه بود که حق سبحانه و تعالی از طوفان غرقابی نجات داده و مملکتی
چنین بدست افتاده است بی زحمت و اسباب شکر این نعمت بزبان راست نیاید بهر حال
از عاقبت کار و عاقبت خود غافل نباید بود تا چند شب درین فکر و اندیشه بوده تا در میان
امرا و وزرا مردی فهمیده و زیرکی برگزیده و امین و محرم خود گردانید و از خود جدا نمیکرد و سری

ورای

و رازی که داشت با او مصلحت میکرد تا شبی گفت که ای برادر احوال این سلطنت را بمن بازگوی
که این چه سر است و از من پنهان مکن آن مرد گفت ای پادشاه وقت سر این قضیه
از من مپرس که اگر این سر بر تو ظاهر گردد عیش خوش بر تو نماند و دایم اندوهناک باشی
گفت من ترا دوست خود میدانم و برگزیده ام البته این را باید گفت و مرا معلوم گردان
تا چاره و تدبیر توانیم کرد امروز که اختیار داریم تا بسامانی دست بهم میدهد تا بتدبیر آن
کار پردازیم و الا چون اختیار از دست برود چه فایده افسوس میخورند و ندامت نفع
نکند پس علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد چون مرد دانست که پادشاه عاقبت
و عاقبت و آخرت در نظر دارد آن مرد حقیقت حال با وی گفت که ای پادشاه زمان
و ای فلان دوران و ای یگانه جهان چون بدولت و سعادت در فکر آخرت و عاقبت
خود هستی آنچه هست بدرستی و راستی بعرض رسانم و این سر مخفی بیان نمایم این مردم
را عادت چنین است که هر سال روزی دارند که در آن روز مردم اتفاق کرده پادشاه
را از تخت فرود آورند و دست و پایش ببندند و این طرف شهر دریایی است او را
ببرند و در آن دریا اندازند روز دیگر بروند بر غریبی که از راه برسد و از این سر مخفی
واقف نباشد چنانچه ترا آوردند و بر تخت نشاندند پادشاه گفت ای برادر پس
امروز قدرت و اختیار هست بگذار روز باید کرد و امروز کار فردا بسازیم و بآخرت و
عاقبت خود پردازیم که در آن وقت بکار ما بیاید تدبیر آن چیست وزیر گفت ای ملک
در آن طرف دریا جزیره ایست بغایت سبز و خرم و آبهای روان و درختان میوه دار

مصلحت اینست که استادان بنّا و کارگران بنا باسمی لقب نشستیم تا شهری بنا کنند و خانها
بسازند و قصرهای رفیع برافرازند و هرچه از جنس و متاع خوبتر و بهتر دوستر باشند آنجا
پیش از خود باید فرستاد و آنجا زود تهیا بسازند و غلامان شناور در آنجا نگاه داریم تا از روز
وعده که این اراده کنند من در آن آگاه گردانم و خبر نمایم و من خود پیش بروم و آن روز که
وعده است من غلامان را بار زورقها در روی دریا منتشر گردانم چون وقتی که مرا در دریا
اندازند ایشان از طرف دیگر برآورند و در زورق نشانند و بجای تو رسانند تا آنجا
از سر فراغ و عیش بخاطر جمع روزگاری بسر بریم پس بتدبیر آن کار مشغول شدند
تا بدان وقت آن شهر تمام شد و از جنس متاع نفیس آنچه بهتر بود پیش فرستادند تا آن
روز که باهم مشورت کردند که کدام روز قصد پادشاه کنند نیز وزیر پادشاه را خبر کرد و
خود پیشتر رفت در روز موعود زورقها را در دریا منتشر گردانید و غلامان شناور دل
دریا در روی آب فرستاد دیدند که خلایق یکبار از شهر برآمدند و پادشاه را در دریا انداختند
غلامان غوطه خورده پادشاه را از طرف دیگر برآوردند و در زورق نشاندند و بشهری که
بنا کرده بود رسانیدند و پادشاه بمقصد اصلی رسید و همه چیز مهیا بود ای عزیز اگر این تمثیل
فهم کردی چون مردان رستی و بمقصود پیوستی ای عزیز ازین روشن‌تر گویم بدانکه چون
آدمی از عدم بوجود آمد سلطان روح بر تخت وجود او بر قرار شد اگر غافلانه زیست تا گاه
دست اجل گریبانش گرفته از تخت وجودش فرو کشد و در کشتی قهر و دریای هجر خس
اندازد تا در گور معذب و در قیامت شرمسار باشد ای مسکین خود بیت را بیچکی دمی بینی

که دنیای فانی بر یک قرار نیست که جوانان زبردست با فهم و ادراک که یار و مصاحب و
انیس تو بودند چه شدند و همه شربت اجل چشیدند و رفتند و ترا نیز همین آتش در سر
خواهد بود پس ای عزیز عمر عزیز را در غفلت گذرانیدن و خود را خوار و ذلیل داشتن فائده
ندارد پس این تمثیل در گوش گیر و هرچه در دنیا دوستداری پیشتر از خود ازین سرای
فانی بآن سرای باقی بفرست که ذخیره تو خواهد بود باید که بقول خدا و رسول نظر نا مبال
قرانی کرده تمامی اوقات شریف را در کار آخرت صرف کنی و دل به دولت باقی در
نعمت جاودانی بندی و طالب آن باشی چنانچه در کلام خود فرموده والذین جاهدوا فینا
لنهدینهم سبلنا و این جز بترک تعلقات دنیای غدار ناپایدار میسر نخواهد بود چه در حدیث
آمده که الدنیا راس کل خطیئة پس سر همه گناهان حب دنیاست و صحبت با اهل دنیا
داشتن است پس ازین آیه کریمه دانا و بینا شو که حق سبحانه و تعالی در کلام خود فرموده
مثل الفریقین کالاعمی والاصم والبصیر والسمیع هل یستویان مثلا افلا تذکرون یعنی
مثل دو گروه که مومن و منافق اند مانند کور و کر اند مثل بینا و شنوا برابر اند بدین
صفت آیا نمیگیرید پند ازین مثلها که ما برای ایشان آوردیم و تامل نمیکنید بدین
تمثیل و تشبیه آیا نمی بینید و نمی شنوید این آیات را و ضرب امثال پس کور و کر اند
چنانچه مردمان مثل زنند و گویند بیت کور دل هرگز نبیند راه راست و در قرآن مجید فرموده
فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور ای غافل کور دل چشم و دل
بگشا و ازین آیات بینات بینا شو و این مثلیست که حق سبحانه و تعالی از روی

لطف وکرم آورده و در شان مومن و منافق بیان فرموده و مثل زده و تشبیه کرده دل
مومن را بزمین پاک و پاکیزه و دل منافق را بزمین شوره زار فرموده هرگاه باران مواعظ
امثال از سحاب کلام لم یزل لا یزال بردل مومن بارد گوش دل بدین امثال داشته
انوار طاعات و عبادات بر جوارح او ظاهر کرده و گوش بدین امثال کرده میل بطرف
آخرت نماید و چون منافق استماع این امثال کند زمین دل ناپاکش تخم نصایح قبول
نکند و هیچ صفت ظهور ننماید چنانچه در مثلها گویند که از شوره زمین سمن نروید و در کلام
مجید فرموده قوله تعالی والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا
نکدا و خدای تعالی میفرماید که بیان میکردانیم آیات را در ضرب امثال در فنون احوال
قیامت و بیان میکنیم برای گروهی که شکر نعمت و فهم ادراک بجای می آورند و در این
ضرب المثل تفکر نموده بهره مند گردند و اعتبار بردارند و آگاه شوند در راه آخرت بیایند
قوله تعالی مثل الجنة وعد المتقون تمثیل دیگر در کشف الاسرار آورده اند که پدری پسر
خود را گفت ای فرزند امروز هرچه با مردم میگوئی و میشنوی وقت شام بمن باز گوی
و حرکات و سکنات خویش را بمن ظاهر گردان پسر وقت شام بخدمت پدر حاضر شد
و کردار و گفتار عمل خود را تمام باز گفت روز دیگر وقت شام همین حال پسر باز گفت تا
چند روزی بهمین دستور تکلیف نابستی پسر گفت ای پدر بزرگوار هرچه خواهی از رنج
و محنت بکشم اما از این صورت از من درگذر که مرا طاقت این نیست پدر گفت فرزند
دلبند من ترا درین مقدمه امروز آگاه کردم و پند دادم و تمثیلی آوردم تا بیدار و هشیار

کو

گروهی و فردای قیامت در وقت حساب دادن آنچه امروز در دنیا کرده و دیدنی و گفته و شنیده
که از چشم و گوش و دل و زبان و دست و پای و از جمیع جوارح و اعضا سوال خواهند کرد
آنجا غافل نباشی چون ترا امروز طاقت روز بروز حساب دادن با پدر مهربان مشکلست
پس فردا حساب تمام عمر با فرشتگان با هیبت چون باز خواهی پس دایم حاسبوا
من حاسبوا را دستور باید داشت و اندیشه در رای روز قیامت یاد باید آورد که روزی
برابر پنجاه هزار سال دنیا باشد حساب باید داد و در آن هر کسی بحساب عمل خود در مانده
باشد و هیچکس را پروای کسی نباشد هر کس بکردار خود گرفتار باشد پس باید که
انکار آخرت غافل نباشی و دل بدنیا نه بندی که بقائی نیست قوله تعالی وما الحیوة
الدنیا الا لعب ولهو در دام آفت او افتاده و دل بصورت و نقش او بسته
و از خبث باطن و سستی عهد و دنائت طبع و ناپاکی سیرتش بی خبر مانده
شعر بازیچه ایست و لعب این متاع دهر بیعقل مردمان که برین مبتلا شدند
و هر خردمند عاقل که دیده و دلش بکحال الجواهر الدنیا فنظرة فاعرفوها ولا تعمروها روشن
بینند بزخرفات فانی او التفات ننماید و دل در طلب مال بی حاصل و جاه بی
حاصل او نه بندد و نقلست که حضرت رسول فرموده که در روز قیامت بنده را از سه
چیز سوال کنند اول آنکه عمری که در دنیا بتو دادیم در چه چیز صرف کردی در طاعت
یا معصیت دیگر از مالش پرسند که از کجا پیدا کردی و در کجا صرف کردی در حلال
یا حرام دیگر از جوانی او پرسند که آن قوت و قدرت را چون گذرانیدی در موافقت

رضای ما یا در مخالفت ما پس آنچه کرده موافق آن جزا و سزا بیابند و نیز آنحضرت فرموده که
روز قیامت چون خلایق از گور بر خیزند حق سبحانه فرماید بروید بفلان ساهره که فرموده
فاذا هم بالساهره و آن زمینی است از نقره خام که آنجا در میان خلق عدل و داد کنند و
هر که در دنیا بر کسی ظلم و ستمی کرده یا کسی را غیبت و بهتانی کرده حق تعالی در میان داوری
کند و فرماید جدا جدا داد هر کسی را بستانند چنانچه در حدیث آمده که گوسفند شاخ دار
گوسفند بی شاخ را بزند روز قیامت آن شاخ بر سر گوسفند بی شاخ بر آید و بهمان
حد برابر زند در آن روز که نامه بندگان پران شود نیکبختان را نامه بدست راست
آید و بدبختان را نامه بدست چپ باین طریق که روی ایشان را باز گونه کنند
و نامه بدست چپ ایشان دهند و گویند ای بدبختان امروز برخوانید کردهای بد خود را
که در دنیا چه کرده آید و بگویند اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا و پرده از سر عمل
کردار هر کس بردارند و میزان عمل و راستی بیارند و آشنا و بیگانه را بهم برآمیزند و اختلاف
کرده اند که میزان یکیست یا زیاده بعضی گویند در آن روز هر کس را میزانی باشد و میزانها
معلق باشد بر یک میزان بزرگ اصلی استدلال میجویند بصیغه جمع در آیه کریمه و نضع
الموازین القسط و بعضی گویند میزان یکی است و جمع برای آنست که مشتمل است بر کفتین
و دو گواه بر عمل دست و زبان و وزن بدون اجتماع اینها نباشد و آیه کریمه فاما من
ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة دلیل این سخن میتواند بود که تصریح اند جمع باعتبار
اعمال است و در موزون نیز اختلاف است بعضی گویند بدل هر عملی که از شخصی از خیر که

صادر

صادر می شود جوهری مخلوق میگردد پس وزن بدان جواهر واقع می شود و بعضی گویند
صحف اعمال را وزن می کنند در حدیث وارد شده حضرت داود علیه السلام
درخواست که میزان را باو بنمایند باو نمودند متحیر شد و گفت الهی کرا قدرت که کفه
حسنات این پله را پر کند خطاب آمد که یا داود اگر من راضی باشم بیک خرما از
حسنات پر کنم و بعضی گویند ذکر میزان از برای ضرب المثل است که حق سبحانه در کلام
خود آورده خبر از عدل و قضاوت و بعضی گویند اعمال مومنان را وزن کنند و اعمال
منافقان را نسنجند آن روز هر کس بقدر و منزلت خود ملهم بشود و مرویست که ملائکه
بهشت آیند و گویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار این که ذکر شد تتمه بود از آنچه
وعده داد حق تعالی پرهیزکاران را اللهم اجعلنا من المتقین وارزقنا الجنة و ادخلنا
برحمتک فی عبادک الصالحین در خبر است که در آن روز فرشته ندا کند چنانکه همه خلایق
بشنوند و بگوید که نیک بخت شد فلان ابن فلان و اگر نعوذ بالله بدی بر نیکی
زیاده آید فرشته دیگر ندا کند که فلان ابن فلان بدبخت است که هرگز نیک بخت
نگردد پس ای مسکین درین چند روز که در دنیا هستی و زندگانی میکنی نیکو کن که هر که
نیکو میکند با خود کند بدانکه طاعتی که بنده میکند بقدر خدا میکند و شکران نعمت بجای
آورد که حق تعالی او را توفیق داده و هدایت یافت و نیز معصیتی که بنده میکند بمقتضای
الهی است اما نه رضای اوست و آن ظلم و ستمی است که بر خود میکند و توبه و عذر خواستن
از فرایض است پس بدانکه کارهای که بنده میکند همه بتقدیر اوست چون حق تعالی

بندگان را بیافرید که و اعمال ایشان را تقدیر کرده و آنچه فعل بنده است همه بقضای اوست
چنانچه در کلام خود فرموده والله خلقکم و ما تعملون خدا تعالی شما را آفریده همه چیزها و عملهای
شما را او بیافریده است تمثیل چون بنده ایمان دار از دنیا میرود ابلیس لعین بانگ و فریاد
برآورد و چنانکه اتباع او همه حاضر شوند و گویند ای مهتر ما ترا چه واقع شده و ما را چه
باید کرد تا بجای آوریم گوید یکی از مومنان از دنیا با ایمان میرود و من میخواهم مرا یاری
کنید تا کار او بزیان آید اینها گویند این بنده در دنیا که بسر برده دائم بذکر رب خود
مشغول بوده ما هرگز نتوانستیم پیرامون او گشت پس ای مومن دایم در دنیا بیاد رب خود
باش و دل بدنیا مبند تا فریفته شیطان نگردی و فریب او نخوری چنانچه در کلام خود
فرموده ان الشیطان کان للانسان عدوا مبینا دیگر در حدیث آمده که چون اجل
آدمی برسد و مرگ فراز آید در آن وقت بنده را چهار عقده پیش آید اول ایمان دوم
سکرات و تلخی جان سوم تفکر اسباب و خانمان چهارم کمال فرزند اما غم ایمان گوید
کاش میدانستم که رانده ام یا خوانده ام آیا بنوازندم یا بگذارندم ایمان را از من بازستانند
یا بگذارندم پس چون بنده ایمان دار باشد حق سبحانه و تعالی فرشته را فرستد گوید
ای بنده من مترس و اندوهناک مباش که تو در دنیا برضای ما بودی غم مخور که ایمان تو
با تو خواهد بود و اگر از شدت و دشواری جان کندن میترسی جان ترا بلطفهایم برفق و
نرمی بازستانند و اگر غم و فکر فرزندان داری ایشان بندگان من اند و روزی ایشان
با من است دل فارغ دار و اگر غم باغ و خانه و ملک فانی داری پرده حجاب برداشتم چشم

بکشا

بکشا و ببین در باغ و ملک باقی را چون بنده چشم باز کند جاه و مقام خود را در بهشت
ببیند و اگر غم تنگی و تاریکی و تنهائی گور داری حوران بجهت تو آفریده ام تا مونس تو باشند
چون چشم بگشاید آن حوران را ببیند محو شود و از ذوق جان باسانی باز دهد
پس ای مومن این حدیث شنیدی و دانستی دایم برضای حق باش تا ایمان تو سلامت
بماند تمثیل دیگر آمده که بنده مومن موحد بدرجه مرگ برسد از آن کراهت داشته باشد
و ترسان بود حق تعالی فرشته را فرستد که ای بنده من مرا میل و خواهش با توست
ترا چون آرزوی درگاه من نیست و میل باین طرف نمیکنی و ترا سر با من است که
پروردگار توام بازگرد بسوی من بنده مومن چون خطاب بشنود از شوق جان باسانی
باز دهد حکایت که حضرت امیرالمومنین از حضرت رسول سوال کردند که علامت
مومن چیست آنحضرت فرمود که علامة المومن اربعة خصال نشان مومن چهار است
اول آنکه زبان خود را نگاه دارد دوم درون خود را نگاه دارد از حرام سوم عمل خود را نگاه دارد
از ریا و کبر چهارم دل خود را پاک دارد از بغض و کینه و عداوت اینست خصال مومن
تمثیل دیگر آورده اند که چون عمر نوشیروان باخر رسید وزیر را طلب کرد و وصیت نمود
که چون جان من از تن برآید و مرغ روح قفس کالبد را بگذارد در سر تابوت من بنویسید هر
نیکی که پیش از خود فرستادی بدان امیدوار باش که ذخیره تست پیش خدا تعالی چنانچه
فرموده ما عندکم ینفد و ما عند الله باق و امیدوار باش که نزد کسی است دیگر
یادش خواهد بود و هر بدی که پیش فرستادی بدان ترسان باش که نزد کسی است که